

یلنا گوسکوا (Yelena Guskova) دکتر علوم تاریخ، متخصص تاریخ خلقهای یوگسلاوی، مدیر مرکز مطالعات بحران معاصر بالکان در دانشکده اسلاویان فرهنگستان علوم روسیه

برگردان: ا.م. شیری

فنون بالکانی مدیریت هرج و مرج

http://www.noi.md/ru/news_id/36669

۴ حمل ۱۳۹۳

اگر چه بسیاری از کارشناسان سیاسی برخی ویژگی‌های غیرمتناسب با شورشهای خودجوش، مثلا، آمادگی و مهارت دسته‌های مسلح، گزارشات غیرواقعی رسانه‌های غربی و جانبداری اغلب سیاستمداران اروپایی را مورد توجه قرار داده‌اند، اما حوادث اوکراین ظاهرا طبیعی، غیرقابل پیش‌بینی بنظر می‌رسد.

در واقعیت امر، رویدادهای اوکراین را نمی‌توان خودبخودی تلقی کرد. تجارب انقلابات رنگی و مخملی نشان می‌دهند، مدیریت حوادث پیش از وارد شدن به مرحله پیچیده و بغرنج، آسان است. علوم سیاسی حتی اصطلاح «هرج و مرج مدیریت شده» را ابداع کرده است. با اینکه روش مدیریت چنین حوادثی در سالهای ۱۹۹۰ قرن بیستم و در ابتدای قرن بیستم یکم در بالکان آزموده شد، اما قبل از آن، در جریان تجزیه اتحاد شوروی بکار بسته شده بود.

اقتصاددان آمریکایی ویلیام انگال نوشت، که در سالهای ۱۹۹۰ واقعا روسیه را به نشستن در همه طبقات جهنم وادار کردند. نسخه همان بود که در آمریکای لاتین تجویز شده بود: تخریب اقتصاد، تندرستی و بهداشت و حتی خوددولتمداری. فقط ذخایر طبیعی هدف آنها بود. این یک عملیات برنامه‌ریزی شده عظیم بود (فن اول). **مایکل لدین**، تحلیلگر آمریکایی از تردیدکنندگان می‌پرسد: «چه کسی در دوره ریگان تصور می‌کرد که ما اتحاد شوروی را ساقط می‌کنیم؟ اما به هر ترتیبی، هشت سال سپری شد. ما چه کار کردیم؟ فقط حقوق مخالفان آن را پرداختیم. همین! انقلاب دموکراتیک روی داد و کشور ویران گردید. البته، باید از انقلاب پشتیبانی می‌کردیم و بدون حمایت از خارج، هیچ انقلابی نمی‌تواند بوقوع بپیوندد. انقلابات مخملی هم به حساب کمکهای معنوی، سیاسی و مالی ما پیروز شدند (فن دوم).

بدیهی است که سخن از سیاست سلطه طلبانه آمریکا هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی می رود. بگفته نوآم چامسکی، پرفسور دانشکده فنی ماساچوست، آمریکا سعی می کند به چنین باصطلاح تسلطی دست یابد... ابتدا سخن از سلطه بر باصطلاح منطقه بزرگ- نیم کره غربی، خاور دور و میانه و پس از تجزیه اتحاد شوروی بر همه جهان در میان بود(فن سوم). اطاعت مطلق لازمه سلطه است. اما همه دولت‌ها با شروط آمریکا موافقت نکردند. به همین دلیل، در نیمه دوم قرن بیستم آمریکا روشهای زیادی را برای واداشتن کشورها و رهبران سرکش به اطاعت مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

مناسب ترین روش، سر به نیست کردن است. در طول ۶۰ سال اخیر، دولت آمریکا در ۵۰ کشور کودتای نظامی سازماندهی کرد و در نیمی از آنها (ایران، گواتمالا، ونزوئلا، برزیل، شیلی، پاناما و بعدها در صربستان، اوکراین، گرجستان) موفق شد. فیلیپ ایچی، افسر سازمان سیا در فاصله سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۸، یادآوری می کند که «سازمان سیا را نه بعنوان مرکز جمع آوری اطلاعات، بلکه بمتابه ابزار مداخله در سیاست داخلی دیگر کشورها تأسیس کردند. برای ساقط کردن نامطلوبها، آمریکا از انتخابات در کشورها استفاده می کند و با دامن زدن به تحریکات، شرایط پیروزی احزاب و شخصیت‌های وفادار به آمریکا را فراهم می آورد. روش دیگر، عبارت از نفوذ در نهادهای قدرت، دولت، احزاب، تلویزیونها و روزنامه ها، تشکلهای دانشجویی و اتحادیه های کارگری می باشد. می توان نظامیان را به مداخله تحریک کرد. چون آنها در مقابل هرج و مرج همیشه واکنش خشن نشان می دهند، باید به هرج و مرج دامن زد. در سالهای ۹۰، در اثر کاربست روش کارشکنی اقتصادی، در بسیاری از کشورها حاکمیت‌های دمکراتیک ساقط شدند» (فن چهارم).

فنون تابع سازی دیگر تدوین و تنظیم شده است. هر دولتی یک نقطه بیمار دارد، که می توان با فشردن روی همان نقطه، آن دولت را به زانو درآورد. از فقر و بیعدالتی، شورشهای خیابانی می زاید و از مناقشات کهنه قومی، قتل و غارت. نخبگان، احزاب، قبایل، منافع کار و کسب، سازمانهای امنیتی و نظامیان را می توان به جان هم انداخت. می توان فضای رعب و وحشت ایجاد کرد، می توان کاری کرد که یک انسان عادی در مواقعی نتواند بفهمد که چه اتفاقی و چرا می افتد.

بحران بالکان نمونه های موفق بسیاری از چنین فنونی را به ما نشان می دهد. روشهای اجبار برای قبول راه حل‌های پیشنهادی در بالکان خیلی خوب بکار بسته شد. بر اساس تجربه بالکان، می

توانیم در باره دو روش جهانشمولی که برای: ۱- متلاشی کردن فدراسیون های چند ملیتی یا چند مذهبی و ۲- تغییر حاکمیتها یا رژیمها به کار بسته می شود، صحبت کنیم. ضمن جمعبندی تجربه کشور سابق یوگسلاوی به جزئیات آنها می پردازیم.

*

شایع ترین روش فعالیت سازمانهای بین المللی و برخی دولتها در قلمرو یوگسلاوی سابق را که به تجزیه کشور منجر گردید، می توان به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

- ۱- سوءاستفاده از تضادهای داخلی کشور برای اجرای برنامه های خود؛
- ۲- ایجاد تشکیلات عریض و طویل «نگرانی بین المللی» به بهانه هر گونه مشکل در کشور؛
- ۳- «پردازش» اطلاعاتی افکار عمومی: «ترسیم» نقشه نقض حقوق بشر، افزایش مشکلات انسانی، ارائه تصویر مقصر مشکلات پدید آمده (میلوشوویچ، لوکاشنکو، صدام حسین، قذافی، اسد، احمدی نژاد... و یانوکوویچ به ترتیب در یوگسلاوی، بلاروس، عراق، لیبی، سوریه، ایران... و اوکراین)؛
- ۴- ارائه کمکهای انساندوستانه، نفوذ سازمانهای بشردوستانه به کشور؛
- ۵- سوءاستفاده از اصطلاحات دمکراتیک برای توجیه اقدامات خود. استفاده از کلیشه ثابت «پایمال کردن دمکراسی» برای شروع؛
- ۶- برخورد دوگانه به طرفهای درگیر؛
- ۷- فروخواباندن هشیاری. ابتدا بیانیه های خیرخواهانه و سپس، برخوردهای متناقض به آنها (اطلاعیه مبنی بر دفاع از تمامیت جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگسلاوی، یکپارچگی جمهوری متحد یوگسلاوی، مسئولیت برابر طرفین در مناقشات) و غیره؛
- ۸- تحمیل حضور ناظران برای نظارت بر این یا آن مشکل؛
- ۹- ایجاد یک تشکیلات کامل کاغذبازی، صدور احکام متناقضی که موضوع جنگ را به بن بست بکشاند. در این حالت، از تعاریف و تفاسیر مختلف برای ناگزیر نشان دادن جنگ، بطور گسترده استفاده می شود؛
- ۱۰- نادیده گرفتن همه توافقنامه ها بعنوان یک شگرد، زمانیکه توافقنامه های امضاء شده (مثلا، قطعنامه ۱۲۴۴ سال ۱۹۹۹) یا توافقنامه های امضاء نشده (تصمیمات کنفرانس سال ۱۹۹۲، موافقت نامه سال ۱۹۹۹ رامبویه) تجزیه قلمرو کشور را تضمین کرده باشد؛

۱۱- استفاده گسترده از تحریکات برای گذار به مرحله بعدی سناریو. روش ایجاد «بهانه ها»ی آزموده شده در بوسنی، صربستان- قتل مردم عادی از راه انفجارات (انفجار در صف خریداران نان در خیابان واسه میسکینا در سارایوو در ماه مه سال ۱۹۹۲، که بدنبال آن تحریمها اعمال گردید؛ انفجارهای سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ در بازار مارکال، که بهانه ای شد برای بمباران مواضع صربستان توسط ناتو؛

۱۲- درست کردن کلیشه بهانه ها، که پس از آنها مداخله در امور داخلی ضروری نشان داده می شود: نقض حقوق بشر، لزوم دفاع حافظان صلح، در نهایت- رفتار غیردمکراتیک رهبری؛

۱۳- استفاده از نیروهای حافظ صلح و سازمانهای حقوق بشری در عرصه های خارج از حوزه مسئولیت آنها: اقدامات تجسسی به نفع ناتو، عکسبرداری های غیرمجاز، هدایت عملیات هوایی ناتو از زمین، تأمین مالی اپوزیسیون؛

۱۴- طراحی و تدوین نظریه «اجبار به برقراری صلح». استفاده از فشارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک، اعلام اتمام حجت، تعیین شروط اجرای این روش؛

۱۵- مطرح کردن شرط دو گانه: آ- شرط از همان ابتدا غیرقابل قبول، برای مقصدمعرفی کردن طرف مقابل بعنوان مانع ادامه روند مذاکرات، همانطور که با پروژه گروه تماس بوسنی و هرزه گوین (سال ۱۹۹۴)، اسناد رامبویه (سال ۱۹۹۹) اتفاق افتاد؛ ب- طرح خواستهایی برای فریب طرف مقابل: آنها بطور خودکار، به تناسب رشد حوادث، با مفاهیم و خواستههای جدیدی انباشته شدند (مثلا، شرایطی برای لغو تحریمها)؛

۱۶- اعمال مجازاتها بمنظور واداشتن متمردان و سرکشهای خاص به تغییر تصمیمات متخذه: اعمال تحریمها، تحریم تسلیحاتی، تنظیم فهرستی از شخصیهای نامطلوب سیاسی که سفر آنها به آمریکا و اتحادیه اروپا ممنوع می شود، بستن حسابهای آنها در بانکهای خارجی و... استفاده از قدرت نظامی ناتو.

ناتو در عین مجازات با بمبارانها، راه حل نظامی مشکل را عملا ثابت کرده، حق استفاده از زور بدون مجوز سازمان ملل را آزموده، واکنش ساختارهای اروپایی و سایر کشورهای جهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. ناتو در کاربست زور برعلیه یکی از طرفهای مناقشه در بالکان، نه تنها تجارب جنگی فراوان اندوخته، نه فقط تسلیحات جدید را مورد آزمایش قرار داده و تسلیحات

کهنه را مصرف کرده، حتی ابعاد فعالیت خود را گسترش داده و به «نیروی استدلال» و دست افزار آمریکا بدل گشته است.

بر اساس تجربه بالکان، می توانیم از سه سناریوی برسمیت شناختن استقلال بخشهای مختلف فدراسیون [یوگسلاوی] سخن بگوئیم:

۱- اعلام شتابزده روند هر گونه اقدام مراکز غیرقانونی، به همان ترتیبی که در اسلوانی و کرواسی عملی گردید.

۲- تطبیق نقشه «اجبار به برقراری صلح» (نمونه بوسنی و هرزه گوین).

۳- کوزوو یکی از نمونه های دیگر نادیده گرفتن موازین حقوقی بین المللی و کاربست مقررات مستقل بدون موافقت دولت کشور در یکی از بخشهای اشغالی فدراسیون [یوگسلاوی] است. ایده «ضرورت محدودسازی حاکمیت ارضی» که می بایست در هر نقطه بحرانی جهان تحت عنوان «دخالت بشردوستانه» به اجرا گذاشته شود، در کوزوو از امتحان گذشت. این روش، هیچ معنی دیگری جز «کنترل موقت» بر بخشی از قلمرو کشور مستقل و عدم اجرای قوانین دولت مرکزی در آن ندارد (مثال دیگر: تقسیم عراق به سه بخش شمالی، مرکزی و جنوبی، و اعمال کنترل بر بخشهای شمالی و جنوبی آن بعد از جنگ اول خلیج. مترجم).

چند کلامی در باره فنون مدیریت روند مذاکرات. بمنظور تسریع برسمیت شناختن واحدهای فدراسیون بعنوان کشور مستقل در محدوده مرزهای یوگسلاوی سابق، اگر چه هدف اعلام شده- کمک به حصول توافق- شرافتمندانه بنظر می رسید، سازمانهای بین المللی از ابتدا در فرایند مذاکرات بین طرفین مناقشه، از موضع غیرواقعی و بر اساس معیارهای دوگانه (متهم کردن یک طرف مناقشه) مداخله نمودند. پس از برقراری کنترل بر روند مذاکرات، شیوه مدیریت مذاکرات بکار بسته شد. در روند مذاکرات، شرایط غیربرابر برای طرفین مذاکرات فراهم آوردند و با ارائه نسخه آماده مذاکره و ممانعت از تنظیم و ارائه طرح و برنامه بوسیله طرف مقابل، فن اجبار به قبول تصمیمات و اعلام اولتیماتوم به یک طرف مذاکره را در پیش گرفتند. دایتون (سال ۱۹۹۵) و رامبویه (سال ۱۹۹۹) هر دو بر اساس یک سناریو عملی شدند: منزوی کردن هیئت مذاکره کننده، کسل کردن روند مذاکرات توأم با محدود ساختن مدت زمان آن، «اقناع» اعضای هیئت نمایندگی، محروم کردن آن از دسترسی به اطلاعات، ارائه اطلاعات محدود و بصورت اکیدا مختصر راجع به اسناد، تنظیم سختگیرانه کل فرایند اجرای توافقنامه.

همانطور که معلوم است، روشهائی مانند دخالت «بشردوستانه» و نظامی در بالکان ثمر دادند. یوگسلاوی از نقشه سیاسی جهان حذف شد، جمهوریهای سابق (صربستان، بوسنی و هرزه گوین، مونته نگرو- قره داغ و مقدونیه) غیرمستقل و در وضعیت تحت الحمایگی قرار دارند و آماده اجرای همه اوامر آمریکا و ناتو تا سرحد تقسیم قلمرو خود هستند.

پیشنهاد

مترجم مقاله حاضر با توجه به مطالعات، نوشتارها و ترجمه های خود در زمینه شناخت روشها، فنون و متدهای مداخلات «بشردوستانه» و تهاجمات نظامی امپریالیسم جهانی بسرپرستی آمریکا، مطالعه و بخاطر سپاری محتوا و مفاد مقاله «فنون بالکانی هرج و مرج»، را نه تنها به همه انقلابیون و ترقیخواهان آزادیخواه، استقلال طلب و میهن دوست، حتی به همه مخالفان و طرفداران «انقلاب سبز» سال ۱۳۸۸، دولتهای نهم، دهم و یازدهم ایران پیشنهاد می کند. باشد که بکمک مطالبی از این دست، هر کسی و یا هر تشکلی جایگاه و موضع خود را در مبارزه بی امان طبقاتی دوره کنونی، در شرایط حمله سراسری فاشیسم سرمایه داری بفرماندهی امپریالیسم آمریکا برعلیه کشورهای مستقل و خلقهای جهان تعیین و روشن سازد.